



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۱ دی ۱۳۹۱

مصادف با: ۱۷ صفر ۱۴۳۴

جلسه: ۵۳

موضوع کلی: وضع

موضوع جزئی: معانی حرفیه - مسلک دوم

سال: چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

عرض شد مرحوم آخوند به مشهور که وضع حروف را از قبیل وضع عام و موضوع له خاص می دانند اشکال دارند. ایشان فرمودند منظور از این خاص جزئی است و جزئیت مساوق با وجود است و وجود هم یا وجود ذهنی است و یا وجود خارجی، اگر مراد وجود خارجی باشد مبتلا به یک اشکال است که آن را در جلسه گذشته عرض کردیم.

اشکالات احتمال دوم:

اگر منظور از خاص جزئی ذهنی باشد مبتلا به سه اشکال است، یعنی اگر فرض کنیم واضع وقتی می خواسته لفظ «من» را برای معنایی وضع کند مفهوم کلی ابتداء را تصور کرده و لفظ را برای ابتدائی که به عنوان آلت برای غیر لحاظ شده وضع کرده یعنی برای آن ابتدائی که در ذهن متصور است، برای ابتداء با قید لحاظ ذهنی که وصف و آلت برای غیر است مثلاً ابتدائی که وصف «سیر» است و اضافه به «بصره» دارد، این ابتدائی که به عنوان آلت برای غیر لحاظ شده و خودش اصیل نیست ابتدائی است که وجود ذهنی پیدا کرده پس لفظ «من» برای ابتداء مقید به وجود ذهنی وضع شده است که سه اشکال بر این فرض مترتب می شود:

اشکال اول:

اگر این لحاظ یعنی لحاظ آلی که در معنای حرفی وجود دارد، مقوم معنی و جزء المعنی باشد لازم می آید که این لفظ بر مصادیق خارجی اطلاق نشود مگر آنکه از این لحاظ تجرید شود چون چیزی که مقید به وجود ذهنی شود فقط در ذهن موجود است و در خارج قابل تحقق نیست و اگر این طور شد امتثال معنی نخواهد داشت؛ یعنی چیزی که در ذهن موجود و مقید به وجود ذهنی شد در خارج قابل امتثال نیست، پس اگر معنای حرفی از لحاظ آلی تجرید نشود و آن لحاظ جزء معنای حرفی باشد امتثال خارجی آن معنی نخواهد داشت.

اما اگر معنای حرفی از لحاظ آلی تجرید شود مشکل این است که استعمال حروف به لحاظ خارج چه در قالب اخبار و چه در قالب اثناء، استعمال مجازی خواهد بود؛ مثلاً فرض کنید مولی به عبد امر کند و بگوید: «سر من البصرة إلی الکوفة»، امتثال این امر به این است که این سیر در خارج محقق شود و تا ابتداء سیر از بصره محقق نشود امتثال معنی ندارد، امتثال یعنی مطابقت مأموریه با آن چیزی که در خارج تحقق پیدا می کند، حال فرض کنیم لفظ «من» برای وجود

ذهنی ابتداء مقید به لحاظ به عنوان آلت برای غیر وضع شده باشد که اگر معنی از این لحاظ تجرید نشود و قید وجود ذهنی باقی باشد قابل امتثال در خارج نخواهد بود و امکان ندارد که ابتداء مقید به وجود ذهنی در خارج امتثال شود چون موجود به وصف وجود در ذهن اصلاً در خارج قابل تحقق نیست و اگر هم بخواهید معنی را از این لحاظ (قید وجود در ذهن) تجرید کنید تا در خارج محقق و قابل امتثال شود آنچه که امتثال شود مأمور به نخواهد بود چون چیزی که مورد امر واقع شده معنای حرفی است که لحاظ به عنوان آلت برای غیر در آن اخذ شده و این لحاظ جزء معنای حرفی است. خلاصه اشکال اول این است که اگر معنای حرفی با قید وجود در ذهن لحاظ شود قابل امتثال در خارج نخواهد بود و اگر بدون این لحاظ در نظر گرفته شود مأمور به نخواهد بود و بین مأمور به و آنچه در خارج محقق شده مطابقتی وجود نخواهد داشت.

اشکال دوم:

قبلاً هم گفته شد که لحاظ آلی در حروف مانند لحاظ استقلالی در اسماء است، گفتیم مرحوم آخوند معتقد است لحاظ استقلالی در اسماء موجب جزئیت نیست، به همین دلیل لحاظ آلی در حروف هم موجب جزئیت نمی‌شود. به نظر مرحوم آخوند فرقی بین اسماء و حروف نیست، حال چرا لحاظ در معنای حرفی به عنوان قید اخذ شود اما در معنای اسمی به عنوان قید اخذ نشود، اشکال ایشان متوجه مشهور است که شما ادعا می‌کنید معنای اسمی یک معنای مستقلی است، سؤال ایشان این است که چرا شما لحاظ استقلالی را جزء معنای اسمی نمی‌دانید اما لحاظ آلی را جزء معنای حرفی می‌دانید؟ در حالی که هیچ فرقی از این جهت بین اسماء و حروف نیست. اگر لحاظ استقلالی در معنای اسمی اخذ نمی‌شود در مورد حروف هم نباید لحاظ آلی در معنای حرفی اخذ شود. لحاظ استقلالی و آلی خارج از دایره معنی و حتی به نظر مرحوم آخوند خارج از دایره مستعمل‌فیه است یعنی خارج از دایره موضوع له و مستعمل‌فیه است. پس اشکال دوم این شد که چه فرقی بین اسماء و حروف است که شما در اسماء لحاظ استقلالی را جزء المعنی نمی‌دانید اما در حروف می‌گویید آلیت جزء المعنی است؟

اشکال سوم:

استعمال هر لفظی در معنایی مستلزم تصور مستعمل‌فیه است، حال اگر فرض شود لحاظ آلی مقوم معنای حرفی باشد یعنی آلیت جزء معنای حرفی باشد لازمه‌اش آن است که یک لحاظی به یک ملحوظ متعلق شود و این قطعاً باطل است، یعنی چیزی که ملحوظ است و تصور و موجود به وجود ذهنی شده نمی‌تواند دوباره به وجود ذهنی تصور شود؛ چون یک شیء همزمان نمی‌تواند به دو وجود ذهنی، وجود پیدا کند و به دو تصور، تصور شود و چنانچه بگوییم در معنای حرفی، لحاظ آلیت جزء معنی است و با معنای اسمی از این جهت فرق می‌کند لازمه‌اش این است که یک شیء بخواهد دو بار وجود ذهنی پیدا کند و این امکان ندارد. توضیح این اشکال متوقف بر بیان دو مطلب است تا نتیجه فرمایش مرحوم آخوند روشن شود.

مطلب اول: به طور کلی استعمال هم مانند وضع محتاج تصور لفظ و معنی است، ما گفتیم واضع در مقام وضع باید هم لفظ را تصور کند و هم معنی را تا بتواند عملیات وضع را انجام دهد. در استعمال هم مطلب از همین قرار است، یعنی کسی که می‌خواهد لفظی را در معنایی استعمال کند هم باید لفظ را تصور کند و هم معنی را تا بتواند لفظ را در معنی استعمال کند لکن چون بر اثر انس با الفاظ، تصور الفاظ و معانی سریع اتفاق می‌افتد لذا توجهی به این جهت نمی‌شود. پس در مقام استعمال ما نیازمند تصور لفظ و تصور معنی هستیم و از این جهت فرقی بین معنای اسمی و معنای حرفی نیست یعنی استعمال کننده چه در صدد استعمال یک حرف باشد و چه در صدد استعمال یک اسم باید لفظ و معنی را تصور کند.

مطلب دوم: طبق فرض یعنی طبق نظر مشهور لحاظ آلیت در معنای حرف دخیل است، وقتی مشهور می‌گویند وضع عام و موضوع‌له خاص است یعنی موضوع‌له را معنایی می‌دانند به قید وجودش در ذهن که آلت برای غیر باشد چون فرض این است که منظور از خاص جزئی ذهنی باشد پس طبق فرض معنای حرفی عبارت است از معنایی که در ذهن مقید به لحاظ شده است، بر این اساس لحاظ جزء معنای حرفی است.

پس اولاً: مستعمل در مقام استعمال نیازمند تصور و لحاظ لفظ و معنی است لذا باید معنی را لحاظ کند و ثانیاً: طبق فرض در معنای حرفی لحاظ معنی به عنوان آلت برای غیر جزء المعنی است.

حال اگر بگوییم لحاظ به عنوان آلت در معنای حرفی دخیل است لازم می‌آید در مقام استعمال علاوه بر لحاظی که جزء معنای حرفی است یک لحاظ دیگر هم داشته باشد یعنی مستعمل به عنوان اینکه لفظی را استعمال می‌کند باید یک معنای ملحوظ و متصور را تصور کند که معنایش این است که دو تصور باید باشد یعنی در حین استعمال معنای حرفی به یک حقیقت ذهنی، دو لحاظ و دو وجود ذهنی بدهد و این امکان ندارد و الوجود بوجوده الذهنی لایقبل الوجود ثانیاً؛ وقتی یک چیزی به وجود ذهنی موجود شد دوباره وجود پیدا نمی‌کند. پس در استعمال حروف بیش از لحاظ لفظ و معنی لحاظ دیگری وجود ندارد لذا از این جهت فرقی بین اسماء و حروف نیست.

این قلت: ممکن است کسی در دفاع از مشهور بگوید ما با یک لحاظ کار هر دو لحاظ را می‌کنیم به این نحو که همان لحاظی که جزء معنای حرفی و مقوم آن است برای استعمال هم کافی است و نیاز به دو لحاظ نیست، یعنی واضع با همان لحاظی که در دل معنای حرفی وجود دارد مسئله را حل می‌کند و به آن لحاظی که مقوم معنای حرفی است برای لحاظ در مقام استعمال اکتفاء می‌کند و نیازی به لحاظ مستقل در مقام استعمال نیست بلکه همان لحاظ معنای حرفی نقش لحاظ مورد نیاز در مقام استعمال را هم ایفاء می‌کند.

قلت: این امکان ندارد که ما با لحاظ معنای حرفی بی‌نیاز از لحاظ در مقام استعمال باشیم چون این دو لحاظ با هم فرق دارند و تا یکی محقق نشود دیگری محقق نمی‌شود، نخست باید لحاظی که جزء المعنی است محقق شود چون فرض این است که می‌گویید مستعمل باید معنی را تصور کند که تصور معنی بدون وجود معنی ممکن نیست یعنی ابتدا باید معنی موجود شود تا مستعمل بتواند آن را لحاظ کند و این دو لحاظ رتبه‌باً با هم تفاوت دارند چون نخست باید لحاظی که جزء

المعنى است محقق شود و بعد از تحقق این لحاظ نوبت به استعمال می‌رسد، اگر این لحاظ ابتدا محقق نشود تقدم الشیء علی نفسه پیش می‌آید چون نخست باید معنای حرف محقق شود تا در مقام استعمال لفظ در معنی لحاظ به آن معنی تعلق بگیرد، از این جهت که لحاظ اول که جزء المعنی است مقدم بر لحاظ مربوط به مقام استعمال است و اگر بخواهیم به همان لحاظ اول که جزء المعنی است اکتفاء کنیم لازمه‌اش این است که این لحاظ متأخر، مقدم شود لذا اگر بخواهد موضوع له حروف، جزئی ذهنی باشد مستلزم وجود دو لحاظ در معانی حرفیه در مقام استعمال است و این قطعاً باطل است.

نتیجه:

نتیجه اینکه سخن مشهور صحیح نیست، یعنی موضوع له در حروف، خاص نیست؛ چون منظور از خاص یا جزئی ذهنی است و یا جزئی خارجی، اگر مراد، جزئی خارجی باشد یک اشکال دارد و اگر مراد، جزئی ذهنی باشد سه اشکال دارد که ذکر آن گذشت، پس وقتی نه مراد از خاص نه جزئی ذهنی باشد و نه جزئی خارجی پس باید بگوییم موضوع له در حروف خاص نیست و عام است. مرحوم آخوند می‌گوید مستعمل فیه در حروف هم عام است.

در ادامه مرحوم آخوند اشکالی را مطرح می‌کنند و پاسخی از این اشکال می‌دهند که محل بحث واقع شده و احتمالاتی در این بیان داده‌اند. اصل اشکال این است که اگر هیچ فرقی بین اسماء و حروف نیست و اینها مترادفند و وضع اسماء هم مثل حروف، عام و موضوع له آنها عام است پس باید بتوان هر کدام از اینها را به جای دیگری استعمال کرد در حالی که مسلماً این طور نیست مثلاً باید بتوان به جای «ابتداء السیر کان من البصره» گفت «من السیر کان ابتداء البصره» در حالی که این استعمال صحیح نیست و نفس عدم صحت استعمال هر یک از اسم و حرف به جای دیگری نشان می‌دهد که اینها مترادف نیستند. خود مرحوم آخوند این اشکال را مطرح و از آن پاسخ داده است. ایشان در پاسخ به این اشکال مطلبی را فرموده که چند احتمال در مورد آن وجود دارد و محل اختلاف است که منظور مرحوم آخوند چیست؟ که انشاء الله این احتمالات را بعد از تعطیلات دهه صفر ذکر و بررسی خواهیم کرد.

تذکر اخلاقی: تصفیه عمل

علامه مجلسی در بحار الانوار از امیرالمؤمنین علی (ع) نقل کرده که حضرت می‌فرمایند: «تصفیة العمل أشد من العمل و تخلیص النیة عن الفساد أشد علی العاملین من طول الجهاد»^۱ عمل فی نفسه مشقت دارد، البته اعمال به حسب شدت و ضعف متفاوتند، بعضی از آنها سخت‌تر و بعضی راحت‌ترند، عبادات هم همین گونه است، اما ما خیلی اوقات عملی را انجام می‌دهیم لکن عمل ما خالص نیست و عمل هم اگر با نیت خالص انجام نشود هیچ فائده‌ای به حال انسان ندارد، حضرت علی (ع) در این روایت می‌فرمایند: تصفیه عمل از خود عمل سخت‌تر است لذا مجاهده‌ای که برای تصفیه عمل انجام می‌شود سخت‌تر است از مجاهدتی که برای خود عمل انجام می‌شود. ممکن است توجه ما بیشتر به انجام عمل باشد اما به نیت و انگیزه خودمان کمتر توجه کنیم در حالی که توجه به نیت عمل مهم‌تر است. حضرت علی (ع) در روایتی که

۱. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۸۸، ح ۱.

عرض شد می‌فرماید: خالص کردن و پاک کردن نیت از فساد برای عمل کننده‌گان از طول جهاد سخت‌تر است، وقتی انسان به اعمال خودش نگاه می‌کند می‌بیند که خیلی سخت است که اعمالش را با منشأ خالصانه الهی انجام دهد. البته باید توجه شود که انسان نباید به بهانه اینکه من در اعمالم خلوص نیت ندارم نا امید شود و اعمال خود را ترک کند بلکه باید در صدد تصفیه کردن نیتش باشد. بنابراین باید در اعمالی که انجام می‌دهیم سعی بر تصفیه نیت از فساد داشته باشیم و انشاء الله خداوند تبارک و تعالی به ما توفیق دهد که از این مجاهدت سربلند بیرون بیاییم.

«والحمد لله رب العالمین»